

نقش دولتهای بیطرف در نظام سیاسی بین‌المللی چیست؟
آیا بیطرفی مفهومی کهنه است که دیگر هیچ مناسبتی با سیاست بین‌المللی
معاصر ندارد؟ یا آنکه صرفاً یک مفهوم حقوقی محدود بدون هرگونه نقش
سیاسی است؟

نشانه‌ای برزنده بودن این موضوع را که کمتر در باره آن بحث شده است،
می‌توان در برداشتهای متفاوتی یافت که متخصصان شوروی و غربی در
مسائل بین‌المللی از آن دارند. نگاهی به برخی از تعاریف، راه خوبی برای
شروع بحث است.

تعریف‌ها:

فرهنگ انگلیسی اکسفورد چاپ سال ۱۹۸۵ واژه بیطرف (Neutral) را معادل
(Impartial) ذکر نموده و بعنوان یک صفت چنین تعریف می‌کند:
«آنکه هیچکدام از دو طرف معارض را کمک یا پشتیبانی نمی‌کند، متعلق به
دولت بیطرف، و غیره» این تعریف بیانگر معنای معمولاً پذیرفته شده صفت
بیطرف و اسم آن یعنی بیطرفی (Neutrality) است.

«آدام رابرتز» Adam Roberts و «ریچارد گونف» Richard Guelf دو تن از
حقوقدانان بین‌المللی در بحث از قرار دادهای ۱۹۰۷ لاهه پیرامون حقوق
ووظایف دولت‌های بیطرف در جنگ، خاطر نشان می‌سازند که: «اصطلاح
«بیطرفی» در حقوق جنگ اشاره به جایگاه حقوق دولتهایی دارد که بطور فعال
در یک برخورد مسلحانه مفروض شرکت نمی‌جویند:

بدین ترتیب این واژه می‌تواند بیان‌کننده موضع بسیاری از دولت‌ها در
جریان تعداد زیادی از برخوردها باشد. این معنای حقوقی را باید از سایر
کاربردهای این اصطلاح مثلاً برای توصیف وضعیت دائمی دولتی که بواسطه
قرارداد خاص بیطرف شده است، متمایز ساخت.
در مورد اخیر، وظایف ویژه‌ای در زمان صلح و نیز در شرایط جنگ مطرح
می‌گردد، و این دولت ممکن است در زمان جنگ دارای تعهدی قرار دادی
مبنی بر بیطرف ماندن باشد».

این معنایی است که محققان، حقوقدانان و تحلیل‌گران غربی از اصطلاح
مزبور می‌فهمند. تعریف مذکور نسبتاً وسیع و تفسیر پذیر است، درحالی‌که
نگرش مارکسیست - لنینیستی و بخصوص دیدگاه شوروی درباب بیطرفی،
بواسطه دقت آن، متمایز می‌باشد.

کل مفهوم بیطرفی ظاهراً هم برای مارکسیسم و هم برای مارکسیسم -
لنینیسم بیگانه است، زیرا اگر فراگرد تاریخی از طریق دیالکتیک، یعنی
برخورد ضدین پیش رود، در آنصورت تصور یک موضع بیطرف که از این
قبیل برخوردها متأثر نشود با طرح دیالکتیکی جور در نمی‌آید.
لنین شخصاً بیطرفی را به این ترتیب تعریف می‌کرد: «تلاش کوچک
دولتهای کوچک برای برکنار ماندن؛ نیاز خرده بورژوازی برای هرچه دورتر
ماندن از کارزارهای بزرگ تاریخ جهان... که کاملاً مبتنی بر توهمات است».

در خلال تقریباً سی سال گذشته، شوروی دیدگاهی را اختیار نموده که
وجود بیطرفی را حداقل در مفهوم حقوقی می‌پذیرد و حتی (اگر به منافع مسکو
کمک کند) بیطرفی در میان برخی کشورهای کوچک را تشویق می‌کند. اما
کاربرد اصطلاحات «بیطرفی» (NEUTRALITY)، «بیطرفی دائم»
(PERMANENT NEUTRALITY) «کیش بیطرفی» (NEUTRALISM) و
«عدم تعهد» (NON-ALIGNMENT) به نوشته‌های تخصصی شوروی
محدود می‌شود و به ندرت به بیانیه‌های عمومی، اسناد سیاسی، یا نطق‌های
رسمی راه می‌یابد.

روسها، بیطرفی را بسیار دقیق‌تر از غرب تعریف می‌کنند.
ترجمه لغت روسی (NEUTRALITET) بعنوان بیطرفی «مطلق» یا «کامل» -
یعنی دو اصطلاحی که حقوقدانان بین‌المللی غرب برای توصیف «بیطرفی» در

نقش دولت‌های بیطرف در نظام سیاسی جهان

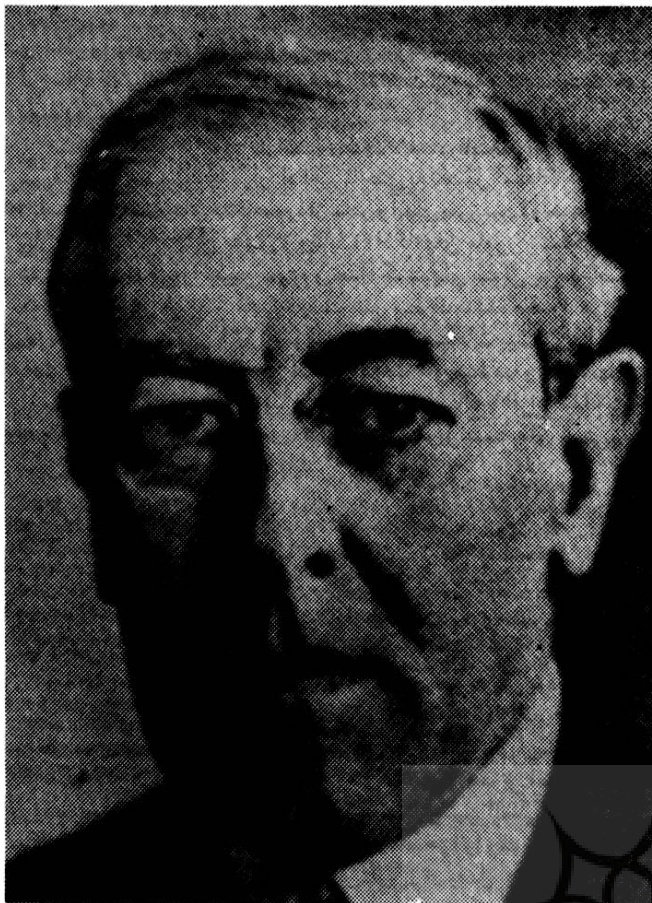
نویسنده:
Richard E. Sincere, Jr.

منبع: نشریه
Global Affairs

Vol. iii, No. 1, 1988

از انتشارات شورای امنیت بین‌المللی

● مسکو در تفسیر خود از بیطرفی،
زمانی که با دولت‌های غیر متعهد جهان سوم
سروکار دارد آزادمنش‌تر است
تا هنگام
برخورد با دولت‌های بی طرف اروپائی.



ورد روریسون

تعبیر دقیق‌تری از این واژه بکار می‌برند - خیلی بهتر از لفظ واحد «بیطرفی» است. شباهت اولیه بین برداشت حقوقی محدود شوروی از بیطرفی و مفهوم عموماً پذیرفته شده این اصطلاح در غرب نباید ما را گمراه سازد. همانطور که بعداً در این مقاله روشن خواهد شد دیدگاه شوروی در عمل نتایج کاملاً متفاوتی از مدل غربی دارد. پژوهشگران چندی عقیده دارند که مسکو در تفسیر خود از بیطرفی، وقتی با دولت‌های غیر متعهد جهان سوم سروکار دارد آزادمنش‌تر است تا هنگام برخورد با دولتهای بیطرف اروپائی.

سه اصطلاح متمایز

این بحث ما را به قائل شدن وجه تمایز میان «بیطرفی»، «کیش بیطرفی»، و «عدم تعهد» هدایت می‌کند. اینها سه اصطلاح مشابهند که نقاط اشتراکی با هم دارند. زمانی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، بیطرفی و عدم تعهد را غالباً به جای هم بکار می‌بردند و آنچه را که امروز دولتهای غیر متعهد میخوانیم در مجموع بعنوان «بیطرف‌ها» می‌شناختند. این امر منجر به سردرگمی و مباحثات بی نتیجه‌ای در صحنه سیاست بین‌المللی می‌شد.

اولاً برای متمایز ساختن بیطرفی و کیش بیطرفی دو پیشنهاد مفید و مکمل هم مطرح شده است. «پیتربلیون» Peter Lyon. متذکر می‌شود که «بیطرفی» دارای یک مضمون حقوقی و نیز یک مضمون کلی دیپلماتیک و سیاسی است. آنچه به دقیق‌ترین نحو بیطرفی را از کیش بیطرفی متمایز می‌سازد، همین است. زیرا هیچکس مطرح نساخته است که کیش بیطرفی را می‌توان بعنوان اصطلاحی حقوقی و نیز سیاسی تعبیر کرد.

دنیس هیلی Denis Healey می‌گفت که «کیش بیطرفی با بیطرفی فرق دارد زیرا اولی اساساً بیشتر یک روش و برداشت مربوط به افراد است تا سیاست متعلق به دولت‌ها». بنابراین کیش بیطرفی بطور کلی متضمن طرز تلقی افراد، گروه‌ها یا دسته‌های داخل یک کشور است، در حالیکه بیطرفی نامی است برای سیاستی که از سوی دولت اتخاذ می‌شود، یا همچنانکه «نیلز اورویک» Nils Orvik نتیجه‌گیری نموده «وقتی دسته‌ها و گروه‌ها در داخل یک کشور کوششی در اتخاذ عدم تعهد بعنوان یک سیاست ملی دارند، این کیش بیطرفی است».

این مطلب ما را به آخرین اصطلاح یعنی «عدم تعهد» می‌رساند. قبل از آنکه این اصطلاح رواج یابد، عدم تعهد را «بیطرفی»، «بیطرفی فعال»، «نامتعهد»، «غیر پای‌بند»، «غیر درگیر»، «کیش بیطرفی پیشرو»، و «کیش بیطرفی مثبت» می‌نامیدند.

اساساً عدم تعهد تصمیمی متعلق به دولتهای (غالباً) جدید الاستقلال بمنظور برکنار ماندن از تقسیم‌بندی شرق در برابر غرب یا کمونیسم در مقابل سرمایه داری دمکراتیک، ناشی از جنگ سرد بوده است. عدم تعهد متضمن تصمیمی آگاهانه مبتنی بر عدم شرکت در اتحادهای تحت رهبری واشنگتن و مسکو است اما ضمناً به همان اندازه شامل پای‌بندی آگاهانه به جلوگیری از جنگ میان دسته‌بندیهای ابرقدرتها نیز می‌باشد.

ثانیاً عدم تلاش برای دستیابی به سعادت اقتصادی در میان کشورهای جهان سوم (یا حداقل، سهم بیشتری در روند تصمیم‌گیری و توزیع ثروت جهان) و پای‌بندی شدید به ضدیت با استعمار را در بر می‌گیرد.

بعلاوه، عدم تعهد بعنوان یک طرز تلقی، ظاهراً بطور کامل به برخورد شرق - غرب محدود می‌گردد. این واقعیت که دولتی غیر متعهد است درباره موضعگیری آن دولت در قبال یک منازعه مرزی میان دو کشور غیر متعهد دیگر یا جنگی داخلی در یکی از این ممالک، گویا نیست.

بیطرفی در جنگ

حقوق و تکالیف دولت‌های بیطرف در جنگ، تمام مفهوم بیطرفی را پوشانیده و موجب کاربرد این مفهوم در سایر متون سیاسی می‌گردد. با بررسی نقش‌هایی که ممالک بیطرف در جنگ ایفا می‌نمایند می‌توان از طریق مقایسه و مقایسه نقش آنها را در زمان صلح روشن ساخت.

قواعد

همانطور که بیشتر بیان شد، حقوق و تکالیف دولتهای بیطرف در جنگ از طریق حقوق عرفی و قراردادی، بخصوص قراردادهای ۱۹۰۷ لاهه، البته با اضافات و ویژگی‌های تعیین شده بوسیله قراردادهای ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل‌های ۱۹۷۷ ژنو، شکل گرفته است.

نخستین مجموعه‌های مدون مربوط به حقوق بیطرفی، ناظر به مسئله بیطرفی در دریا بود. بطور مثال اعلامیه ۱۸۵۶ پاریس در خصوص حقوق دریائی بیان می‌کرد که تصرف دارایی دشمن یا کشور بیطرف در روی کشتی‌های بیطرف و نیز تصرف دارایی کشور بیطرف (جز کالای قاچاق که البته تعریف نشده بود) در داخل کشتی‌های دشمن توسط طرفهای متخاصم ممنوع می‌باشد.

حقوق و تکالیف کشور بیطرف بطور کامل در کنوانسیون شماره ۵ لاهه به سال ۱۹۰۷ در خصوص جنگ زمینی تشریح گردیده است. حق برجسته کشورهای بیطرف، مصونیت سرزمین آنهاست (ماده ۱) در نتیجه، طرفهای درگیر، مجاز به نقل و انتقال یا استقرار سربازان خود در سرزمین بیطرف و حتی ایجاد تسهیلات ارتباطی یا استخدام جنگجو در آن سرزمین نمی‌باشند (مواد ۲ و ۴). در مقابل این مصونیت ارضی، کشورهای بیطرف «نباید در خاک خود اجازه اعمالی را که در مواد ۲ تا ۴ بدانها اشاره شده است بدهند» (ماده ۵). بعلاوه اگر یک قدرت بیطرف در مقابل هر یک از این نوع اقدامات «حتی با زور» مقاومت کند، این عمل نمی‌تواند بعنوان عملی خصمانه تلقی شود» (ماده ۱۰). برای دولت‌های بیطرف این حق و نیز وظیفه مقرر شده که «سربازان متعلق به «ارتشهای متخاصم» را که مصونیت سرزمین آنها را نقض کنند «درجایی تا حد ممکن دور از صحنه جنگ» در اردوگاه‌ها یا دژهای نظامی خاص توقیف نمایند. قدرت بیطرف باید در صورت عدم اقدام مرجعی دیگر (مثل یک سازمان بین‌المللی) «توقیف شدگان را از لحاظ خوراک، پوشاک، و کمک‌هایی که مقتضای انسانیت است» تدارک نماید، اما هزینه‌های انجام شده توسط طرفهای درگیر بازپرداخت خواهد گردید. (مواد ۱۱ و ۱۲).

دولت بیطرف باید هر زندانی جنگی فراری را که به سرزمین وی می‌رسد آزاد بگذارد و می‌تواند عبور «بیماران و زخمیهای ارتش‌های متخاصم» را با اتخاذ هرگونه اقدامات تأمین و نظارتی که لازم باشد، اجازه دهد (مواد ۱۳ و ۱۴).

در خصوص جنگ در دریا، بر طبق نظر «رابرتز» و «گولف» سیزدهمین

کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه «از جمله، اقدامات خصمانه توسط طرفهای درگیر را در بنادر و آبهای بیطرف ممنوع می‌سازد، و بنوبه خود یک دولت بیطرف را ملزم می‌سازد که برای جلوگیری از این قبیل اقدامات از وسایل تحت اختیار خویش استفاده نماید».

مشابه بسیاری از مواد کنوانسیون پنجم لاهه، در اینجا برای حقوق دریایی پذیرفته شده است، اگرچه قرارداد اخیر تا حدی به تفصیل استفاده‌های مشروع و نامشروع کشورهای متخاصم را از بنادر و آبهای سرزمین دولت‌های بیطرف بیان می‌نماید. همچنین حقوق و وظایف دادگاههای مامور رسیدگی بمسائل غنیمت‌های جنگی را تعیین نموده و تعداد کشتیهای متعلق به متخاصمان را که می‌تواند در هر زمان معین در یک بندر بیطرف باشد، محدود می‌سازد. در کنوانسیون‌های ۱۹۳۹ ژنو تغییرات و توضیحات بیشتری را می‌توان یافت از جمله آنکه پیشنهاد می‌شود که دولت‌های بیطرف و سازمانهای بشر دوستانه بیطرف در جهت تسهیل رفتار انسان دوستانه با افراد صدمه دیده از جنگ بوسیله اسکان مجدد آنان، تدارک غذا، تحویل بسته‌های پستی، تامین سایر ارتباطات، و غیره اقدام نمایند.

روش علمی:

آیا دولت‌های بیطرف در عمل، معیارهایی را که از نظر حقوقی و اخلاقی برای آنها وضع شده است برآورده ساخته‌اند؟ ممکن است بدبینان بگویند که در جنگهای قرن بیستم بیطرفی را بیش از هر زمان دیگری نقض شده می‌بینند. اما ظاهراً اینطور نیست.

اولاً آیا دولت‌های بیطرف قادر به دفاع از بیطرفی خویش بوده‌اند؟ پاره‌ای متون تاریخی بدین سؤال پاسخ منفی می‌دهد زیرا بلژیک، هلند، نروژ، دانمارک، هریک در جریان دو جنگ جهانی در مقابل پیشروی ارتش آلمان سقوط کردند. اما در هریک از این موارد کشورهای مورد نظر بخوبی آماده نشده بودند و فقط اندکی به دفاع پرداختند. بلژیک به تضمین بین‌المللی سال ۱۹۱۴ از بیطرفی خویش (همان‌که یک ژنرال آلمانی با تمسخر آنرا «یک تکه کاغذ» نامید) و بخصوص به حمایتی که امید داشت بریتانیا از آن بعمل آورد، متکی بود. در مورد نروژ و دانمارک در سال ۱۹۴۰، یک توجه اساسی برای اشغال آنها که از سوی آلمان مطرح می‌شد این بود که دو کشور مزبور قادر به دفاع از بیطرفی خویش در برابر بریتانیا نیستند. اما از نقض بیطرفی دولتهایی که بخوبی مهیا شده و آمادگی نظامی خویش را نشان داده بودند صرف‌نظر شد. همانطور که «رودریگ اوگلی» (Roderick Ogley) مطرح ساخته «کشورهای بیطرف مسلح مثل سوئد و سوئیس ظاهراً در جنگ بهتر از کشورهای غیر مسلح یا کمتر تجهیز شده مثل نروژ و دانمارک، دوام آوردند».

ثانیاً آیا کشورهای بیطرف زمانی که بیطرفی خویش را تامین می‌کردند قادر به ایفای سایر حقوق و وظایف قانونی خود در جنگ نیز بوده‌اند؟ در مورد سوئد و سوئیس چنین بوده است، گرچه احتمالاً هریک از آنان از ضوابط حقوقی بیطرفی منحرف گشته‌اند. این دو دولت در خلال جنگ جهانی دوم «خدمات دیپلماتیک و نیز مواد جنگی با ارزشی را برای هر دو طرف جنگ، فراهم می‌کردند. اما هر دو کشور امتیازاتی به آلمان دادند که «آنت بیکرفوکس» (ANNETTE BAKER FOX) آنها را «بسیار ارزشمندتر... از هر فایده‌ای که می‌شد از راه کاربرد پرهزینه زور به دست آورد» توصیف می‌کند.

سوئدی‌ها تسهیلات عبور و مرور در اختیار لشکریان آلمان قرار دادند و سوئیس‌ها با وضع خاموشی شبانه هدایت هواپیماهای جنگی متفقین را که راهی ایتالیا بودند دشوارتر ساختند. هر دو کشور رسانه‌های ارتباطی خویش را از تحریکات ضد نازی برحذر داشتند. اما البته هریک استقلال خویش را در خلال جنگ حفظ نمودند.

خدمات دیپلماتیک و انسان دوستانه‌ای که سوئد و سوئیس در طی جنگ جهانی دوم عرضه داشتند فوق‌العاده با ارزش و شاید بیش از شرکت آنان در جنگ برای متفقین سودمند بود. سوئد از لحاظ دیپلماتیک به نیابت از نروژ و دانمارک اشغال شده، اقدام کرد و بسیاری از آوارگان یهودی اروپای مرکزی را پذیرا گشت. داستان اقدامات قهرمانانه دیپلمات سوئدی «رائول والنبرگ» (Raoul Wallenberg) برای حفاظت از یهودیان در مجارستان و ناپدید شدن وی در دهان ارتش سرخ که در حال پیشروی بود، معروف است. سوئد همچنین «برای کشورهای صدمه دیده از جنگ طرح‌های کمک و بازسازی» ترتیب داد. سوئیس نقشی را ایفا کرد که در طی جنگ عمیقاً با آن پیوستگی پیدا می‌کند، یعنی به عنوان میزبان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ عمل نمود. سوئیس از طریق صلیب سرخ و نیز راساً توانست بسیاری از وظایف بشر دوستانه‌ای را که در کنوانسیون‌های لاهه و ژنو تشریح شده است به انجام برساند. حتی شاید بتوان گفت که تجربه عینی سوئیس به عنوان یک مدل، در

خدمت تهیه کنندگان پیش نویس کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو قرار گرفت. بیطرفی در هنگام صلح:

«بیل مک سونینی» (Bill Mc Sweeney) از موسسه مطالعات جهانی ایرلند، اظهار می‌دارد که در «شرایط امروزی بیطرفی در زمان جنگ معنی و مفهوم چندانی ندارد و اعتبار آن در اهمیتش هنگام جنگ سرد یا صلح نهفته است». آیا این امر در بررسی دقیق موضوع ثابت می‌شود؟

نقش ژنو استراتژیک

هر چند وظایف دیپلماتیک، سیاسی، و بشر دوستانه‌ای وجود دارد که باید بوسیله دولتهای بیطرف در دوران صلح به انجام برسد، ولی بهتر است که نخست، جنبه ژنو استراتژیک قضیه یعنی نقش دولتهای بیطرف بعنوان دولت‌های حائل بررسی شود. کشورهای حائل، طبق یکی از جدیدترین کتبی که به بررسی آنها پرداخته، «کشورهایی هستند که از نظر جغرافیایی و یا سیاسی بین دو یا چند قدرت بزرگ تر قرار گرفته‌اند و وظیفه حفظ صلح میان آنها را دارند». دولتهای مزبور این کار را از طریق جدا سازی طرف‌های مخالف و بنابراین کاهش «احتمال برخورد فیزیکی (نظامی)» آنها انجام می‌دهند.

اگرچه دو اصطلاح «بیطرفی» و «حائل بودن» مترادف نیست ولی بیطرفی یکی از ویژگیهای مشخص کننده دولت یا نظام حائل است. دولتهای حائل که غالباً «دولتهای کوچک و ضعیفی» هستند که در میان دو قدرت بزرگتر قرار گرفته‌اند» بمنظور اجتناب از درگیر شدن در خصومت‌ها و حفظ تمامیت سنتی خویش مایلند بی طرف بمانند. اگر دولتهای بیطرف و حائل، بیطرفی را از دست بدهند «و به یکی از همسایه‌های قدرتمندتر خویش متمایل شوند... که مشوق تحت سلطه بودن آنهاست» دیگر به عنوان یک حائل عمل نخواهند کرد.

نمونه‌های تاریخی چندی از دولتهای حائل موفق و ناموفق وجود دارد که همگی، عملاً یا رسماً بیطرف بوده‌اند: سوئیس که ایتالیا و آلمان را از هم جدا می‌ساخت - بلژیک و لوکزامبورگ که برای

جدا ساختن فرانسه و آلمان از یکدیگر توسط قدرتهای بزرگ دارای استقلال و حاکمیت شدند - افغانستان که نخست با توافق تلویحی و سپس با توافق صریح امپراطوری‌های روسیه و بریتانیا برای جدا ساختن هند از امپراطوری در حال گسترش روسیه، مستقل و دارای حاکمیت باقی ماند - لهستان و همسایه‌های جنوبی آن که یک منطقه حائل را میان اتحاد شوروی انقلابی و غرب تشکیل می‌دادند - لبنان که اسرائیل و سوریه را از هم جدا می‌کند - کره که ژاپن و چین را از هم جدا می‌سازد. بجز سوئیس که اکنون دیگر نه بین قدرتهای رقیب بلکه در میان دولتهای دوست و متحد قرار دارد، کلیه این دولت‌های حائل هم بیطرفی و هم حالت سبب بودن خویش را به واسطه تغییر ناگهانی یابی سروصدای موازنه قدرت جهانی یا منطقه‌ای از دست دادند. پس سهم ژنو استراتژیک یک دولت بیطرف در زمینه حفظ صلح، عمل کردن به عنوان یک حائل است. همه دولتهای بیطرف حائل نیستند اما خود کشورهای حائل بیطرفند. در محیط بین‌المللی امروزی، سایر طرق حفظ و جستجوی صلح نیز از جمله پر ارزش‌ترین وظایف دولت‌های بیطرف است.

حفظ صلح و میانجیگری

کشورهای بیطرف سنتی مثل سوئیس و سوئد برخی از فعالیت‌های دیپلماتیک و بشر دوستانه را در خلال دوران صلح انجام می‌دهند که با آنچه مشخص کننده آنان در طی جنگ می‌باشد مشابه است. ژنو میزبان بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی است که به امر صلح و خلع سلاح می‌پردازد و مرکز تعدادی از سازمانهای وابسته به سازمان ملل، شورای جهانی کلیساها، و سازمان بین‌المللی کار می‌باشد. استکهلم پایتخت سوئد، صحنه بسیاری از کنفرانس‌های خلع سلاح بوده و اینک مقر موسسه بین‌المللی تحقیقات صلح استکهلم می‌باشد که گزارشات جامعی در باره تجارت جهانی اسلحه و مسائل کنترل تسلیحات منتشر می‌سازد. لاهه پایتخت هلند، وقتی این کشور بیطرف بود، به صورت محل تدوین حقوق جنگ درآمد و امروزه همچنان محل استقرار دیوان بین‌المللی دادگستری است.

در اروپا، نوشته‌های اخیر به نقش بسیار سیاسی تر دولتهای بیطرف در مقایسه با آنچه تا کنون بوده است، اشاره دارد. الگوهای جدید بیطرفی عبارتند از اتریش و سوئد که هیات‌های دیپلماتیک آنان در زمینه تلاش برای حل منازعات بین‌المللی، مثلاً از سوئیس بسیار فعال تر بوده‌اند. «مک سونینی» جلوگیری از جنگ هسته‌ای را به عنوان هدف اساسی ممالک بیطرف آینده یعنی «تنها هدف واقعه‌گرایانه‌ای که بیطرف‌ها می‌توانند بطور آگاهانه در عصر بازدارندگی هسته‌ای پذیرای آن باشند» مطرح می‌سازد. کشورهای بیطرف از

● هر چند بیطرفی غالباً باعث پیدایش
استقلالی معتبر برای يك کشور می شود
ولی در عین حال
می تواند موجد فشارهائی از نوع دیگر باشد که
تحرك سیاسی را محدود می سازد.



«ارتلاف هالت»

این لحاظ با هدف اتحادیه های نظامی شریکند. «بیطرفی نمی تواند مغایر امنیت دسته جمعی باشد، بلکه فقط به عنوان بخشی از نظام امنیت مشترک مفهوم پیدا می کند».

«مک سونینی» و دیگران سوئد را به عنوان هموار کننده راه برای نقش جدید بیطرفی مورد تحسین قرار می دهند. او ادعا می کند که سوئد «پیش از سایر ممالک بیطرفی که ظاهراً اغلب دخالت خود را به تدارک يك سلسله کنفرانس برای حل اختلاف محدود می کنند، مشخص کننده نقش میانجیگرانه ای است که با بیطرفی مناسبت دارد.» او از «برنامه پناهندگی سوئد و میزان کمک های اقتصادی و توسعه ای آن کشور به جهان سوم، به عنوان نمونه هایی از تعریف سوئد از «نفع خود، باتوجه به خیر مشترک و امنیت مشترک» تمجید می نماید.

«پیترهالت» (Peter Holt) خاطرنشان می سازد که اتریش توجه خود را بر «رفع اختلاف» بعنوان یکی از وظایف بیطرفی دیپلماتیک متمرکز ساخته است.

مخالفت اتریش با شکاف میان غرب و شرق، و بیطرف شدن آن کشور از نظر دیپلماتیک و همچنین عدم افزایش قدرت نظامی، منجر به بیطرفی دائمی اتریش گشته است «که به رفع اختلاف در خارج از کشور توجه دارد». مهیذا ممکن است اتکاء اتریش به دیپلماسی، نتیجه جایگاه ضعیف ژئواستراتژیک و نظامی آن کشور باشد زیرا بیطرفی اتریش «احتمالاً نمی تواند در مقابل آزمایش جنگ در مرزها یا در قلمرو آن مقاومت نماید». بر اساس این تصور، استدلال شده است که اتریش «چیزی بیش از یک فرصت ضعیف برای کمک به حفظ «ثبات منطقه ای یا جلوگیری از یک مسابقه تسلیحاتی که بطور بالقوه باعث بی ثباتی است» در اختیار ندارد.

شاید محدودیت های این امر تاکنون در تمامی دولتهای رسماً بیطرف اروپا روشن شده باشد. «استیفن کاکس» (Stephen Kux) مشاور سیاسی دولت سوئیس، قویاً اعتقاد دارد که کشورهای بیطرف فقط زمانی می توانند نقش خود را به عنوان دلال هایی صادق ایفا کنند که طرفهای مربوطه از قبل در جستجوی راه حلی باشند. و از این لحاظ، سابقه توفیق عملی این کشورها دلسرد کننده بوده است.

وضعیت حقوقی بیطرفی، هنگامی که کشورهای بیطرف در صدد اصلاح راه زندگی خویش از لحاظ اقتصادی یا دیپلماتیک بوده اند، مانعی به شمار رفته است. هنگامی که اتریش و فنلاند در صدد برقراری پیوندهای اقتصادی نزدیکتری با اروپای غربی بودند، اتحاد شوروی مایل بود که بی طرفی دائمی این دو کشور را به آنها خاطر نشان سازد. فنلاند از شرکت در برنامه کمک مارشال منع شد زیرا مسکو اینگونه مشارکت را «بعنوان اقدامی خصمانه» تلقی می کرد و بعدها نیز برای عضویت در یک پیمان بیطرفی مربوط به شمال اروپا با مخالفت شوروی روبرو گردید. اتحاد شوروی از ابتدا، یکپارچگی اروپای غربی را با وحشت می نگریست و در میانه دهه ۱۹۶۰ هنگامی که سوئیس، سوئد، و اتریش امکان پیوستن به جامعه های اروپایی را بررسی می کردند، نگرانی خاص خود را ابراز داشت. اخطار شدیدی به اتریش داده شد مبنی بر اینکه پیوند با جامعه اروپا بیطرفی آن کشور را به مخاطره خواهد انداخت و در نوامبر ۱۹۶۲ «تاس» اعلام نمود که پیمان ۱۹۵۵ (که وضع بیطرفی اتریش را معین می کند) «اجازه هیچگونه همکاری نهادی میان اتریش و بازار مشترک را نمی دهد»، و در این رابطه به «بندی از قرارداد که هرگونه اتحاد با آلمان را ممنوع می سازد» اشاره نمود. اظهارات مشابهی مبنی بر مخالفت با تشکیل اتحادیه بازرگانی آزاد اروپا از سوی شوروی ابراز گردید که بعدها کنار گذاشته شد، همچنانکه از مخالفت با عضویت ایرلند در جامعه اروپا صرف نظر گردید.

این نمونه ها نشان می دهد که هر چند بیطرفی غالباً باعث پیدایش استقلالی معتبر برای يك کشور می شود ولی در عین حال می تواند موجد فشارهائی از نوع دیگر باشد که تحرك سیاسی را محدود می سازد.

دو نمونه

اکنون از کلیات گذشته و به بررسی دو نمونه خاص یعنی فنلاند و سوئد می پردازیم. گرچه این دو کشور همسایه لزوماً نماینده تمامی دولتهای بیطرف نیستند ولی آنقدر شناخته شده هستند که بعنوان نمونه های خوبی در زمینه نقش دولتهای بیطرف در نظام سیاسی بین المللی، مشکلاتی که رودرروی آنهاست، و شرایط سیاسی ای که در آینده با آن مواجه خواهند گردید، مطرح شوند.

فنلاند

بیطرفی فنلاند مورد تردید است. کسانی هستند که معتقدند فنلاند بخاطر بیثباتی که در زمینه دفاع متقابل با شوروی دارد يك دولت بیطرف نیست. دیگران، بخصوص خود فنلاندیها تاکید می ورزند که فنلاند يك بیطرف حقیقی است.

بیطرفی فنلاند مبنای عقیدتی ندارد بلکه حاصل تجربه و جغرافیاست. يك سردبیر فنلاندی گفته است که «واقعگرایی يك کشور با گستردگی مرزهایش افزایش می یابد». طول مرز این کشور با اتحاد شوروی قریب به ۲۰ هزار کیلومتر است. در مقایسه با ۲۵۰ میلیون نفر مردمی که در پشت آن مرز قرار دارند، جمعیت فنلاند فقط ۵ میلیون نفر است.

مطالعه دقیق تاریخ فنلاند پس از جنگ و معاهده دوستی، همکاری، و کمک متقابل میان فنلاند و اتحاد شوروی مورخ ۱۹۴۸، آشکار می سازد که بیطرفی آن کشور واقعی است. اجماع در سیاست خارجی فنلاند پس از جنگ اساساً مبتنی بر «ضرورت اجتناب از کشیده شدن به اختلافات قدرتهای بزرگ» بوده است. به علاوه معاهده ۱۹۴۸ روشن می سازد که «فنلاند جز در حالتی که مساله قلمرواش مطرح باشد، تحت هیچ شرایطی تعهد دست زدن به اقدام نظامی را نخواهد پذیرفت». این نیز چیزی بیش از آنچه بر اساس معیارهای سنتی بیطرفی حقوقی مورد انتظار است، نمی باشد.

به هر حال نفوذ شوروی قوی بوده و کارشناسان حقوقی شوروی برای بازداشتن فنلاند از هم جبهگی نزدیکتر با غرب، تفسیر محدود مفهوم بیطرفی را بکار گرفته اند. در دهه ۱۹۶۰ شورویها بازار مشترک را بعنوان «سلاح اقتصادی ناتو» تلقی می کردند و هنگامی که با چشم انداز همراهی فنلاند (و سایر ممالک بیطرف) با جامعه اقتصادی اروپا مواجه شدند، تعریف خویش از بیطرفی را تعمیم دادند تا معنای آن نه فقط بیطرفی نظامی را در برگیرد بلکه همچنین شامل «سیاستی که دارای جنبه های نظامی، سیاسی، اقتصادی، و حتی عقیدتی است»، نیز باشد. «مارگوت لایت» (MARGOT LIGHT)

می گیرد.

دست کم از سال ۱۹۶۱ که نیکیتا خروشچف رهبر شوروی و «ککونن» رئیس جمهور فنلاند به خاطر قرار داد ۱۹۴۸ یک قطع همکاری دیپلماتیک داشتند، چالش جدی در مورد بیطرفی فنلاند وجود نداشته است. علیرغم بدبینی غرب در مورد این مساله، فنلاند یک دولت مستقل است که می تواند مدعی تمامیت سیاسی و ارضی و نیز بیطرفی باشد. علاوه انتخاب اخیر اولین حکومت محافظه کار در این کشور از زمان جنگ، به اعتبار این دیدگاه می افزاید که نفوذ شوروی بسیار محدودتر از چیزی است که عموماً پنداشته می شود.

سوئد

سابقه بیطرفی دولت سوئد به قبل از جنگ جهانی اول برمی گردد. در واقع

● عدم تعهد سیاسی است آگاهانه مبنی بر عدم شرکت در اتحادهای تحت رهبری مسکو و واشنگتن، که تلاش برای دستیابی به سعادت اقتصادی در میان کشورهای جهان سوم (یا دست کم، سهم بیشتری در روند تصمیم گیری و توزیع ثروت در جهان)، و ضدیت با استعمار را در بر می گیرد.

● ملاحظات انترناسیونالیستی سوئد در رابطه با مسائل شمال - جنوب، نه در بیطرفی سوئد ریشه داشته و نه در منش ملی آن کشور، بلکه بیشتر از شخصیت اولاف پالمه نشأت می گرفته است.

این کشور از درگیری در تمامی جنگهای قرن نوزدهم بجز جنگهای ناپلونی اجتناب ورزید. در جنگهای ناپلونی سوئد خاک فنلاند را به روسیه واگذار کرد اما در عوض، کنگره وین سرزمین نروژ را به او داد. سوئد موفق شده است از سال ۱۸۱۵ در کلیه جنگها بیطرف باقی بماند و سیاستی را تعقیب نموده است که اکنون عدم تعهد نامیده می شود.

دعوت های مربوط به پیوستن به اتحادهای نظامی در قرن بیستم هرگز در میان رهبران سیاسی سوئد حمایت زیادی کسب ننموده است. با عضویت سوئد در ناتو شدیداً مخالفت شد در حالیکه شرکت سوئد در پیمان بیطرفی شمال اروپا به طور جدی مورد توجه قرار گرفت و تنها پس از آنکه نروژ و دانمارک به اتحاد آتلانتیک پیوستند، این اندیشه از میان رفت.

چالش سیاسی و دیپلماتیک جدی تر بر سر بیطرفی سوئد در روابط اقتصادی آن کشور با اروپای غربی بوده است. مباحثه پیرامون عضویت در جوامع اروپایی که در دهه ۱۹۶۰ صورت گرفت، این حقیقت را برای سوئدی ها روشن ساخت که مفهوم بیطرفی چه بصورت متداول و چه در زبان سیاسی، دارای مضامینی فراتر از مفهوم حقوقی «بیطرفی در جنگ» و نیز مفهوم «عدم تعهد نظامی» است. منتقدان شوروی نیز به این نکته توجه نمودند: یکی از آنان در ۱۹۶۴ نوشت «منطق ساده به ما می گوید که شرکت در جامعه اقتصادی اروپا، صرف نظر از شکل آن، با حالت بیطرفی ناسازگار است». او در ادامه به نقل قول از یکی از رهبران حزب مرکزی سوئد پرداخت که خطاب به مجلس قانونگزاری سوئد گفته بود: «اگر می خواهیم سیاست بیطرفی خویش را حفظ کنیم نمی توانیم باین پیوند سیاسی موافق باشیم».

چالش بر سر یکپارچگی اروپای غربی هنوز هم برای سوئد وجود دارد. نگرانیهای سوئد مثل فنلاند است - «نگرانی از بابت خطر جدا ماندن از مسیر تحولات اروپا، آنهم در شرایطی که این جامعه تدریجاً به سمت ایجاد بازار داخلی خود در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در جهت حرکت آزاد افراد، کالاها، خدمات، و سرمایه پیش می رود». سوئدینها نمی خواهند که به واسطه بیطرفی سیاسی خود از نظر اقتصادی صدمه ببینند.

باین وجود، بیطرفی سوئد می تواند خود عاملی در بهبود بازرگانی آن کشور با خارج از اروپا باشد. «جوریس کازا» روزنامه نگار سوئدی خاطر نشان ساخته است که هر چند بازرگانان سوئدی تمایلی به تصدیق این مطلب ندارند، ولی «بیطرفی سوئد ابزار بازاریابی موثری بخصوص در جهان سوم است که مشتریان در آنجا به دلایل سیاسی می خواهند از برقراری پیوند اقتصادی مستقیم

توضیح می دهد که به نظر شوروی «دور شدن از بیطرفی در هر یک از این زمینه ها، استقلال ملی را متزلزل ساخته و به وابستگی اقتصادی بیشتر به دولتهای امپریالیست می انجامید... در حال، اتحاد و پیوستگی، اعمال یک سیاست اقتصادی منصفانه و عادلانه در قبال کشورهای ثالث را غیرممکن می ساخت و عدالت و انصاف یک پیش شرط بیطرفی بود».

به رغم مخالفت شوروی با همکاری نزدیکتر فنلاند با غرب که مبتنی بر تلقی فوق از بیطرفی بود، رئیس جمهور فنلاند «اورهو ککونن» (Urho Kekkonen) «موفق شد فنلاند را وارد اتحادیه بازرگانی آزاد اروپا نماید... در ۱۹۶۸ به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پیوستند، و در ۱۹۷۳ یک موافقتنامه تجارت آزاد با جامعه اقتصادی اروپا امضاء نمایند».

در آینده، تحولات در غرب و حرکت به سمت یکپارچگی کامل تر در جامعه اروپا، فنلاند را تحت تاثیر قرار خواهد داد. «ماکس جاکوبسن» (Max Jakobson) دیپلمات کهنه کار فنلاندی می نویسد که «سهم جامعه اروپا از کل صادرات فنلاند بیش از ۴۰٪ است. فنلاند نمی تواند بیرون از دروازه های بازار یکپارچه ای باقی بماند که اکنون در داخل جامعه اروپا ایجاد شده است... مثل سایر کشورهای بیطرف اروپا، فنلاند هم باید بدون مصالحه بر سر بیطرفی خود راهی برای دستیابی به این بازار پیدا کند، و این کاری است که فرمول حاضر و آماده ای برای آن در دسترس نیست».

در نهایت، بیطرفی حقیقی فنلاند به قدرت این کشور برای دفاع از خویش در صورتی که مورد حمله قرار گیرد، بستگی دارد. تاکنون تمامیت فنلاند منوط به حسن نیت همسایه بزرگ آن یعنی شوروی بوده است، حسن نیتی که به قول «جاکوبسن» با آنچه سایر همسایه های اتحاد شوروی از آن کشور دیده اند، مغایرت دارد. «ناحیه امنیتی» تحمیل شده از سوی شوروی «که در اروپای شرقی و مرکزی ایجاد گردیده، به صورت ناحیه آسیب پذیری درآمده است». برعکس، «رابطه با فنلاند به عنوان موفقیتی برای سیاست خارجی شوروی از هنگام جنگ جهانی دوم نمایان شده است. این یک موفقیت است زیرا بر احترام به استقلال و شیوه زندگی مردم فنلاند مبتنی است».

فنلاند برای دفاع نظامی از بیطرفی خویش، از سال ۱۹۴۵ هوادار سیاست «افزایش قدرت نظامی، با هدف نشان دادن این امر به تجاوزگران بالقوه که نقض تمامیت ارضی فنلاند برای آنان گران تمام خواهد شد، یعنی سیاستی مبتنی بر بازدارندگی از طریق منصرف ساختن» بوده است. الگوهای این سیاست، شامل سوئد و سوئیس در طی جنگ گذشته می شود یعنی دو کشوری که توانستند اهداف آلمان را در سرزمین خود (معادن آهن و تونل های کوهستانی) از بین ببرند و بدینوسیله تلاش های مهاجمان را بی فایده سازند. به همین ترتیب، سیاست منصرف سازی فنلاند نیز تمایل به آن دارد که یک تجاوز را گران تر از آن کند که ارزش انجام داشته باشد.

تهدید اصلی نسبت به سرزمین فنلاند امروزه در ناحیه ای دور دست، در شمال کشور قرار دارد یعنی جایی که نیروهای ناتو باید دست یافتن به تسهیلات نظامی و دریایی عمده شوروی در شبه جزیره «کولا» (KOLA) از «لاپلند» (LAPLAND) عبور نمایند (و شوروی ها برای پیشدستی در برابر ضربه ناتو باید به سمت غرب از همین ناحیه بگذرند). در آینده نزدیک یک سوم نیروهای زمینی فنلاند (که جمعاً قریب به ۴۰/۰۰۰ نفر است) همراه با نیمی از هواپیماهای رهگیر کشور در دوران صلح، در این ناحیه مستقر خواهد شد. فنلاند از سال ۱۹۶۳ موشکهای دفاعی در اختیار داشته است و در خلال ۲۰ سال گذشته تجهیزات راداری خویش را مدرنیزه نموده و هواپیماهای جنگنده خویش را افزایش داده است. فنلاند همچنین دارای یک برنامه دفاع غیرنظامی نمونه است - و در واقع یک صادر کننده سخت افزارهای لازم برای حفاظت در مقابل وزش و ریزش هسته ای می باشد - و هر ساله قریب به ۵۰ میلیون دلار برای حفاظت غیرنظامیان در برابر خطرات صرف می کند.

فنلاندی ها معتقدند که در شرایط اضطراری می توانند ارتشی ۷۰۰/۰۰۰ نفری را طی چند روز بسیج نمایند. معهداً از جهت آمادگی و به ویژه بودجه، در میان رهبران نظامی فنلاند نگرانی هایی وجود دارد. فنلاند فقط ۱/۵٪ از تولید ناخالص ملی خویش را صرف امور دفاعی می کند (رقم قابل مقایسه برای دو کشور همسایه آن یعنی نروژ و سوئد کم و بیش ۳٪ است). فرمانده کل نیروهای فنلاند ژنرال «ژاکو والتانن» (Joakko Valtanen) شکایت نموده است که: «با چنین پولی، دفاع از کشور طبق برنامه های تنظیمی واقعاً غیرممکن خواهد بود».

فنلاندینها ضمن اتکاء به حسن نیت شوروی، بر این واقعیت تکیه می کنند که سراسر ناحیه شمال اروپا به عنوان یک منطقه کم تنش تلقی می شود. اما بتدریج که هم ناتو و هم پیمان ورشو مصالح بیشتری را در زمینه آمادگی برای جنگ در این ناحیه از جهان سرمایه گذاری می کنند، این برداشت مورد تردید قرار

با وجود این، فرمانده کل نیروهای سوئد ژنرال «BENGT GUSTAFSSON» به شوخی می‌گوید «ما هنوز هم در حال ضعیف‌تر شدن هستیم اما البته آهسته‌تر از سابق». او انتظار دارد که هزینه‌های دفاعی در دهه ۱۹۹۰ به ۳ یا ۳/۵ درصد تولید ناخالص ملی افزایش یابد.

سوئد نیز مثل فنلاند توجه دارد که ناحیه شمالی آن کشور، در مقایسه با ۲۰ یا ۳۰ سال پیش، دارای ارزش استراتژیکی بیشتری است. «جورج ریچی» از موسسه مطالعات دفاعی و استراتژیکی اروپا خاطر نشان ساخته است که «سوئد کلید جبهه شمالی است و جبهه شمالی کلید اروپای مرکزی». این دیدگاه به افزایش قدرت شوروی در ناحیه بالتیک و شبه جزیره «کولا» و تأسیس بزرگترین پایگاه دریایی جهان در «مورمانسک» اشاره دارد.

بدون افزایش پیشنهاد شده در هزینه‌های دفاعی - البته بشرطی که به ترکیب درستی از نیروی انسانی و تسلیحات اختصاص داده شود - سوئد احتمالاً قادر به دفاع از بیطرفی خود در جریان یک جنگ عمومی اروپایی در دهه ۱۹۹۰ نخواهد بود. فرمانده سابق کل نیروهای سوئد، ژنرال «LENNART L. JUNG» می‌گفت «شکافی در حال رشد میان نیازها و قابلیت‌های عملی ما وجود دارد». او خطاب به کمیته‌ای از پارلمان اظهار داشت «یک افزایش سه درصدی در طی ۵ سال برای جبران افول دو دهه گذشته کافی خواهد بود». یقیناً در سوئد زیرساختی

وجود دارد که اعتماد برانگیز است - صنعت تسلیحاتی با پیچیدگی فزاینده، یک برنامه دفاع غیرنظامی که تقریباً معادل برنامه سوئیس است، تعداد ۳۰ فروند هواپیمای جدید و چند کاره «گریپن» (GRIPEN) که هم اکنون از آنها استفاده می‌شود. تنها جزئیاتی باقی می‌ماند که باید مورد بحث قرار گیرد و اجرا شود.

آینده بیطرفی

در عصر جدید، در مواردی بیطرفی را مرده اعلام کرده‌اند. در جریان جنگ اول جهانی «ودرو ویلسون» متذکر شد که «از این پس کسی قادر نیست نسبت به برهم خوردن صلح جهانی بعنوان امری که افکار عمومی جهان نمی‌تواند آنرا تأیید نماید، بیطرف باشد». ویلسون می‌گفت «دیگر بیطرفی امکان‌پذیر یا مطلوب نیست. ما شاهد پایان بیطرفی بوده‌ایم». در میان دو جنگ «دیوید میتران» نوشت که «بیطرفی سیاسی بطور فزاینده‌ای غیرممکن و با توسعه حقوق بین‌الملل ناسازگار شده است». اما همانطور که «بیتریون» می‌نویسد «این ادعا که قانون بیطرفی اینک مرده یا حتی در حال مردن است، ادعای نامعقولی است زیرا در سراسر چهارصد سال گذشته درست هنگامیکه خطابه‌های بخاک سپاری (بیطرفی) ظاهراً از هر زمان دیگر آماده‌تر بوده، کیفیت از میلاد مجدد، ققنوس وار، آشکار شده است».

تعریف بیطرفی هر حقوق بین‌الملل نیازمند برخی اصلاحات خواهد بود. این اصول هنوز با برجاست، اما برای انطباق با چالش‌های ناشی از نظام سیاسی بین‌الملل معاصر لازم است برخی اصلاحات صورت گیرد. فوری‌ترین چالش، که رودرروی فنلاند، سوئد، و سایر ممالک بیطرف اروپا قرار دارد آنست که چگونه باید بیطرفی سیاسی را با وابستگی متقابل منطقه‌ای در صحنه اقتصادی وفق داد.

چالش دیگری که امروزه پیش روی کشورهای بیطرف قرار دارد این است که چگونه می‌توان سیاستهای «بیطرفی فعال» را که مبتنی بر آزادی این کشورها از سیاست بلوک‌بندی شده است، به بهترین نحو به مورد اجرا گذاشت. آزمون از «بیطرفی فعال» براساس الگوی سوئد، منعکس‌کننده چیزی است که «F.S. NORTHEDGE» آن را به عنوان قدرت سیاسی تعریف کرده است: «قابلیت کلی یک دولت برای محسوس ساختن اراده خویش در روند تصمیم‌گیری دولتی دیگر یا هر تشکیلات دیگری در درون نظام سیاسی». این گفته بدان معناست که قدرت، به نیروی نظامی یا اقتصادی محدود نمی‌گردد و از نفوذ اخلاقی، فکری و دیپلماتیک هم می‌توان برای دستیابی به قدرت استفاده کرد. «نورتج» می‌گفت که «حتی دولت‌های کوچک و ضعیف هم می‌توانند به این شیوه اعمال قدرت نمایند». بنابراین کشورهای بیطرف از طریق سیاست‌های خویش در زمینه کمک خارجی و بازرگانی، با کمک نمایندگان خود در صحنه‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT)، و بوسیله هر «سکوی لاف‌زنی» بی‌کی که پیدا کنند، می‌توانند بر دیگر دولت‌ها اعمال نفوذ (قدرت) نمایند و بدینوسیله به شیوه‌ای سازنده یا منفی در حل مشکلات بین‌المللی معاصر شرکت جویند.

در رابطه با بیطرفی، کیش بیطرفی، و عدم تعهد، مطالب بیشتری برای بحث وجود دارد، بررسی‌های این مقاله کوتاه، فقط یک آغاز است.

باهریک از بلوک‌های قدرت در جهان اجتناب نمایند. در این زمینه «کول جان ابرگ» معاون وزیر بازرگانی خارجی خاطرنشان کرد که کشورش «دارای تعداد زیادی پنگاه چندملیتی است که پرچم ملی سوئد را حمل می‌کنند و بدینوسیله روشن می‌سازند که به کجا تعلق دارند».

رابطه سوئد با جهان سوم از محدوده بازرگانی فراتر می‌رود و در سیاست خارجی کلی آن منعکس می‌گردد. اگرچه سوئد هرگز عضو جنبش عدم تعهد نبوده است ولی سیاست‌ها و موضعگیری‌های استکھلم - بخصوص در خلال دوره نخست وزیری اولاف پالمه - به وضوح رنگ و بوی غیرمتعهد داشته است. همانطور که نشریه «هابان و بیبرگ» متعلق به دانشگاه «لاند» حدود ده سال پیش مطرح ساخت «ده - پانزده سال گذشته، بخاطر خرده‌گیریهای مکرر سوئد از قدرتهای بزرگ مثلاً در رابطه با جنگ ویتنام و اشغال چکسلواکی، شاهد چیزی بیش از

● قدرت، به نیروی نظامی یا اقتصادی محدود نمی‌گردد بلکه از نفوذ اخلاقی، فکری، و دیپلماتیک هم می‌توان برای دست‌یابی به قدرت یعنی محسوس ساختن اراده کشور استفاده کرد. بدین ترتیب حتی دولت‌های کوچک و ضعیف هم می‌توانند به این شیوه اعمال قدرت نمایند.

● بیطرفی سوئد ابزار بازاریابی موثری بخصوص در جهان سوم است که در آنجا، مشتریان، به دلایل سیاسی می‌خواهند از برقراری پیوند اقتصادی مستقیم با هر یک از بلوک‌های قدرت در جهان اجتناب کنند.

بیطرفی فعال سوئد بوده است. همچنین سوئد از جمله ممالک صنعتی است که در مسائل شمال - جنوب پیرامون استعمارزدایی، کمک خارجی، نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و غیره بیشتر موضعی هواخواه جنوب اتخاذ نموده است. «مک سونینی» اگر چه بطور کلی رفتار بین‌المللی سوئد را تأیید می‌کند ولی این گونه برداشت از بیطرفی سوئد را قابل بحث می‌داند. وی مدعی است که «انترناسیونالیسم مثبت سوئد آشکارا با بیطرفی، بعنوان اثر یا بی‌آمد آن مرتبط نیست. این انترناسیونالیسم بیشتر بعنوان جبرانی برای بیطرف بودن تلقی می‌شود، گونیا بیطرفی چیزی در حد جنبه یا خلاف از نظر اخلاقی بوده است». اما تفسیر دیگری بر آن است که ملاحظاتی انترناسیونالیستی در رابطه با مسائل شمال - جنوب، نه در بیطرفی سوئد ریشه دارد و نه در منش ملی آن کشور، بلکه از شخصیت پالمه نشأت می‌گیرد، کسی که به تنهایی قادر بود «سوئد را به صحنه بین‌المللی بکشد» و در آنجا نگهدارد، و این سرمشق و نصیحتی است برای سایر نظام‌های مردمی کمتر درخشان و سایر سیاست‌های خارجی کمتر نوع دوستانه». «کریس مازلی» خبرنگار تایمز لندن در گزارشی از استکھلم خاطر نشان ساخت که اختلاف نظر بسیار علنی سوئد با ایالات متحده نخست بر سر مساله ویتنام و بعدها بر سر منطقه آمریکای لاتین را پالمه برمی‌انگیخت، کسی که وجدان آزاد خویش را به عنوان وجدان ملت درون گرازش متجلی می‌ساخت. اگر این تفسیر درست باشد، می‌توان انتظار داشت که سوئد تحت حکومت جانشین پالمه از صحنه عقب‌بنشیند و شاید سیاست‌های خارجی خویش، بخصوص آنچه را که به جهان سوم مربوط می‌شود، مورد بازنگری و ارزیابی مجدد قرار دهد.

سیاست امنیت ملی سوئد برای دفاع نظامی از بیطرفی و تمامیت ارضی کشور طرح ریزی می‌شود. این کشور در صدد به کارگیری نیروی دفاعی بحد کافی بزرگ برای بازداشتن هر مهاجم بالقوه است. اینکه آیا قادر به انجام این امر می‌باشد یا نه، مساله‌ای است که تا حدودی جای بحث دارد.

نقض حریم آب‌های ساحلی سوئد توسط تعدادی از زیردریایی‌های شوروی در خلال ۶ سال گذشته، انظار را متوجه برخی از نواقص موجود در دفاع ارضی سوئد نموده است. این حوادث همچنین انگیزه افزایش هزینه‌های دفاعی را تقویت کرده است. قرار است طرف ده سال آینده افزایش هزینه‌ها در این زمینه‌ها صورت گیرد تا کاهش مداومی که در فاصله سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۸۶ وجود داشته و تنزل درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص ملی از ۴/۲٪ به ۲/۹٪ را جبران نماید.